

ضرورت تأسیس گرایشهای بین‌رشته‌ای در رشته زبان و ادبیات فارسی

غلامحسین غلامحسین‌زاده*

چکیده

متون زبان و ادبیات فارسی از قدیم از سه جهت با علوم دیگر بخصوص علوم انسانی عجین بوده است: یکی از جهت تکوین، دیگر از جهت تفسیر و سوم از جهت کارکرد. در نتیجه در مطالعه متون ادبی گذشته استفاده از روشهای دانشهای دیگر نیز ضروری است.

تاکنون در این زمینه اقدامات متنوعی صورت گرفته که از جمله آنها تأسیس گرایشهای بین‌رشته‌ای است. بررسیها نشان می‌دهد این اقدامات اگرچه گامی رو به پیش بوده، در به کارگیری مفاهیم و روشها، دچار سطحی‌نگری است، و در تعریف رشته‌ها و درسه‌ها، به چگونگی رابطه شبکه‌ای مفاهیم و دروس، به‌خوبی توجه نشده است. بنابراین، سامان‌دهی این نوع مطالعات و برنامه‌ریزیها ضروریست و شکافی که در اثر تخصصی شدن بیش از حد علوم و پاره پاره شدن آنها پدید آمده است باید ترمیم شود.

تعریف برنامه‌ها و سرفصلهای درسی جدید بین رشته‌ای در حوزه زبان و ادبیات فارسی از راهکارهای بنیادی برای توسعه و اصلاح و ساماندهی این نوع مطالعات است؛ و اینکه این برنامه‌ها باید مربوط به کدام مقطع تحصیلی باشد، چه موضوعاتی را دربرگیرد و در بین نیازهای متعدد به کدامها اولویت بدهد، و سپس آنها را با چه ساختار و قالبی از قبیل رشته یا گرایش یا درس تعریف کند مسائلی است که در این مقاله مورد توجه و تأمل قرار گرفته و چند پیشنهاد نیز ارائه شده است.

کلید واژه: زبان و ادبیات فارسی، برنامه درسی، بین رشته‌ای

* دانشیار دانشگاه تربیت مدرس (GOLAMHO@MODARES.AC.IR)

تاریخ پذیرش: 91/6/13

تاریخ دریافت: 91/4/18

پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، شماره 26، پاییز 1391، ص 98-81

مقدمه و بیان مسئله

زبان و ادبیات فارسی رشته‌ای چند ساحتی است: هم زبان است، هم ادبیات، و هم علوم دیگری را در دل متون خود جای داده است؛ از این رو بعضی از متون ادبی، از یک جهت در زمره منابع ادبی قرار می‌گیرند و از جهت دیگر منبعی از منابع علوم دیگر رایج در آن روزگار محسوب می‌شوند؛ مانند تاریخ، تفسیر، عرفان، فلسفه، اخلاق، کلام، طب، نجوم و... می‌دانیم که در قدیم، مرزبندی چندانی بین علوم وجود نداشته است و تمام کسانی که به حوزه سوادآموزی وارد می‌شدند، باید علومی چون لغت، ادبیات، صرف، نحو، قرآن، منطق و مانند اینها را می‌خواندند که به آنها مقدمات می‌گفتند. بنابراین تا کسی از مرحله خواندن این علوم نمی‌گذشت، نمی‌توانست وارد جرگه اهل علم و معرفت بشود و حتی اگر می‌خواست از آن هم فراتر برود و به صورت تخصصی در یکی از حوزه‌های علمی وارد شود، باید از مرحله تحصیل علوم مقدماتی می‌گذشت و به حد تسلط بر استنباط حکم یا اصطلاحاً به مرحله اجتهاد می‌رسید. این شیوه تا همین اواخر ادامه داشت، و در نتیجه بسیاری از استادان جامع‌الاطراف حوزه فرهنگ و ادبیات فارسی که در دوره اول تأسیس دانشگاه در ایران تدریس می‌کردند و هیچ مدرک دانشگاهی هم نداشتند غالباً دارای درجه اجتهاد بودند. آنان کسانی بودند که استادان برجسته مدرک‌دار دانشگاهی نسل بعد - که غالباً جزء مفاخر ادبیات این کشور به شمار می‌روند - نیز به شاگردی ایشان افتخار می‌کردند، حتی بعضی از استادان نسل بعد و بعدتر نیز جزء کسانی بودند که علوم جدید و قدیم هر دو را خوانده بودند و علاوه بر ادبیات، بر صرف و نحو عربی، فلسفه و کلام، تفسیر و علوم قرآنی، عرفان و تاریخ تسلط استادانه داشتند و حتی در دوره‌های دکتری بعضی از آن رشته‌ها تدریس می‌کردند.

شاعران و نویسندگان دوره کلاسیک نیز کم و بیش همین ویژگیها را داشتند و غالباً در حد مجتهدین بودند، و به همین دلیل آثار ایشان پر از اشارات فلسفی، عرفانی، کلامی، فقهی، تفسیری، طبی، نجومی، تربیتی، اخلاقی و حتی ریاضی و امثال آن است. از این رو در قرون گذشته، کسی که شاعر و ادیب بود، عالمانه می‌نوشت و آن هم که عالم بود، ادیبانه می‌نگاشت. از همین رو، امروز متون ادبی را بدون داشتن اطلاعات علمی مختلف رایج آن روزگار نمی‌توان فهمید، و زوایای ادبی آن را نمی‌توان تفسیر کرد و توضیح داد؛ چنان‌که اهل علوم دیگر نیز بدون داشتن اطلاعات زبانی و ادبی، قادر به درک مفاهیم علمی متون کلاسیک فارسی حوزه تخصصی خود نیستند؛ و این غیر از مفاهیمی است که به صورت پنهان در زیر ساخت متون ادبی وجود دارد، و به کمک روشهای سایر علوم مانند روان

شناسی، جامعه‌شناسی، اسطوره‌شناسی، فرهنگ‌شناسی و امثال اینها، می‌توان آنها را کشف کرد و توضیح داد.

اکنون هم زبان و ادبیات از نظر کارکرد، با بسیاری از رشته‌های تخصصی دیگر مانند ادبیات نمایشی، نشانه‌شناسی، زبان‌شناسی، و ... ارتباط تفکیک‌ناپذیر دارد و این غیر از کارکرد زبان و ادبیات در حوزه انتقال مفاهیم علمی در همه رشته‌ها، بخصوص در حوزه علوم انسانی است.

بنابراین زبان و ادبیات فارسی در سه ساحت تکوین، تفسیر و کارکرد، ارتباط تنگاتنگی با سایر رشته‌ها دارد؛ برای مثال در مرحله تکوین آثار ادبی، موضوع بسیاری از متون ادبی کلاسیک مباحث ادبی نیست، بلکه موضوعاتی است چون: اسطوره، فرهنگ، تاریخ، تعلیم و تربیت، سیاست، مفاهیم اجتماعی، دین‌عرفان، فلسفه، و دهها موضوع دیگر، که برای هر موضوع، اکنون گاهی تا چندین رشته و گرایش دانشگاهی و تخصصی ویژه وجود دارد.

در مرحله تفسیر نیز چه از نظر توضیح و تحلیل متون ادبی توسط دانش‌آموختگان رشته زبان و ادبیات فارسی، و چه در مرحله تحلیل و تفسیر متون ادبی کلاسیک با موضوعات مختلف به وسیله متخصصان دانشگاهی آن علوم، لازم است اطلاعات و روشهای تخصصی ویژه علوم مختلف توأماً به کار گرفته شود. برای نمونه، متخصص ادبی برای درک متون ادبی فلسفی و کلامی به دانش و روش اهل فلسفه و کلام نیاز دارد؛ مثلاً آثار ناصر خسرو را بدون تسلط بر فلسفه و کلام اسماعیلیه نمی‌توان به درستی فهمید، چنانکه متخصصان فلسفه و کلام اسماعیلی نیز بدون همکاری متخصصان زبان و ادب فارسی نمی‌توانند آثار وی را بفهمند؛ و اگر این دو گروه با هم همکاری نکنند، تفسیر درست آثار ناصر خسرو ممکن نمی‌شود؛ چنانکه علی‌رغم کوششهای فراوانی که تاکنون صورت گرفته و در جای خود درخور تقدیر است، هنوز واقعاً مشکلات آثار ناصر خسرو چنانکه باید حل نشده است.

همین‌طور است آثار فراوان دیگر ادبی که در سایر موضوعات، مثلاً در فلسفه و عرفان و کلام نوشته شده است، یا متون ادبی‌ای که شاعر یا پدیدآورنده آنها مثلاً تفکر فلسفی خاص داشته یا در زمره عرفا بوده است؛ چنین پدیدآورنده‌ای حتی اگر شعر گفته باشد یا اثر ادبی تولید کرده باشد، درک شعر و اثر وی، بدون تسلط بر علوم حوزه دانش او ممکن نیست. مثلاً مولوی صرف‌نظر از مثنوی یا آثار مثنوی خود - که جنبه تعلیمی دارند - در غزلیات به عنوان یک شاعر تمام عیار ظاهر می‌شود، اما نه تنها فهم آثار تعلیمی وی که حتی درک غزلیات وی نیز بدون آشنایی با رموز واره‌های اندیشگانی و جهان‌بینی عرفانی او

ممکن نیست و حتی گاهی دریافت معنای غزلیات او از آثار تعلیمی وی دشوارتر است؛ همین طور است سایر آثار ادبی از سایر شاعران و نویسندگان ادب فارسی.

حتی آثار ادب عامیانه که زبان آنها ساده است و از تشبیهات و استعارات ادبی پیچیده و دشوار خالی است، بدون استفاده از نظریه‌ها و روشهای جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی، به‌خوبی قابل درک و تحلیل علمی نیست. از این‌رو، در گذشته، استادان و محققان حوزه زبان و ادب فارسی به لحاظ علمی جامع‌الاطراف بودند و، همچون دانشنامه‌ها، بر مفاهیم اصلی و معیارهای حاکم بر علوم مختلف اشراف داشتند، و به همین دلیل غالباً استاد و علامه و حکیم لقب می‌گرفتند؛ و تعدادشان هم بسیار اندک بود؛ به گونه‌ای که در هیچ دوره‌ای، تعدادشان از حد انگشتان دست فراتر نمی‌رفت. اما امروز دامنه علوم گسترش یافته، مراکز آموزشی تحصیلات تکمیلی متعدد گردیده و تعداد استادان و محققان بسیار فزونی گرفته است؛ علاوه بر آن، علوم به رشته‌ها و گرایشهای بسیار خرد تقسیم شده و روشهای تحقیقی مباحث گوناگون، بسیار متنوع و گاه جداً منحصر شده است؛ تکنولوژی پیشرفت کرده، رایانه و اینترنت پدید آمده، و سهولت دسترسی به انواع اطلاعات علمی از حد تصور گذشته است؛ از این‌رو، دیگر دوران پدید آمدن علامه‌ها به سرآمده است و از انباشت یا دسترسی به گنجینه اطلاعات به تنهایی کاری ساخته نیست، بلکه مهارت در روشهای گوناگون علمی از ضرورت‌های مطالعه و تحقیق در عصر جدید شده است.

این تحولات، و بخصوص تقسیم علوم به حوزه‌های تخصصی بسیار خرد، اگرچه فواید بسیاری داشته است، از آسیبهای جدی و نقصهای فراوان نیز برکنار نمانده است که مهم‌ترین آنها فقدان جامع‌نگری و گرفتار شدن در دام یک‌سونگری است. در نتیجه، برای رفع این مشکل چاره‌هایی اندیشیده‌اند که یکی از آنها تأسیس شاخه‌های مطالعاتی و آموزشی بین‌رشته‌ای است.

روشها و تعاریف

هدف ما در اینجا این است که با بررسی اجمالی فرایند مطالعات بین‌رشته‌ای بر چگونگی پیشرفت این مطالعات و تحقیقات و اقدامات، بخصوص در حوزه زبان و ادبیات فارسی، نظری بیفکنیم و با مروری بر دستاوردهای آنها، راهکارهایی را به صورت عملی و کاربردی برای تدوین برنامه‌ها و سرفصلها، و ایجاد دوره‌های آموزشی جدید در دوره تحصیلات تکمیلی زبان و ادبیات فارسی ارائه دهیم.

از این‌رو پرسش اصلی ما این است که مطالعات بین‌رشته‌ای در حوزه زبان و

ادبیات فارسی در ایران چه سیری را طی کرده، و چه نتایجی داشته است؛ و برای اصلاح روند آن به ویژه در حوزه تدوین برنامه‌ها و سرفصلهای درسی دوره تحصیلات تکمیلی عملاً چه پیشنهادهایی را می‌توان تنظیم و ارائه کرد تا در عمل تحقق یابد و به تصویب و اجرا برسد.

روش بررسی ما از نوع کاربردی است که به روش توصیفی و تحلیلی و با استفاده از نتایج مطالعات و اقداماتی که تاکنون صورت گرفته، به اجرا درآمده است؛ تا پس از نقد و بررسی و تحلیل نتایج و پیامدهای آنها به‌عنوان یک مجموعه مرتبط، و شناسایی آسیبها و مزایای هر یک، راهکاری عملی برای تأسیس رشته‌ها و گرایشهای بین‌رشته‌ای در حوزه زبان و ادبیات فارسی ارائه شود.

درباره مفهوم بین‌رشته‌ای، تعاریف گوناگونی وجود دارد؛ به ویژه به دلیل گسترش تدریجی این بحث و پدید آمدن شاخه‌های مختلف در آن، حوزه مفاهیم آن تخصصی‌تر شده و اصطلاحاتی همچون: چند رشته‌ای (MULTIDISCIPLINARITY)، درون‌رشته‌ای (Interdisciplinarity)، فرارشته‌ای (Transdisciplinarity)، پسا رشته‌ای (Post disciplinarity)، دورشته‌ای (CROSS DISCIPLINARITY)، پدید آمده است (نیکویی، 1391: 13 و 14)؛ ولی ما در اینجا، فارغ از این تقسیم‌بندیها، مفهوم کلی بین‌رشته‌ای را در نظر داریم، و هر نوع مطالعه‌ای را که با استفاده از اطلاعات و روشهای دو یا چند رشته علمی صورت بگیرد، مطالعات بین‌رشته‌ای می‌نامیم.

تاریخچه

همان‌طور که اشاره شد، در قدیم روش دانشها روش ترکیبی، و برنامه‌های آموزشی معمولاً چندزمینه‌ای بود؛ اما به تدریج با توسعه علوم، قلمرو دانشها مشخص‌تر شد و نوعی مرزبندی در بین علوم مختلف پدید آمد و تخصص‌گرایی به سرعت گسترش یافت، اما دیری نگذشت که ضرورت داشتن نگرش سیستمی و کلی در علوم پدید آمد و محققان به ضعفهای ناشی از بریده بریده شدن علوم و آسیبهای ناشی از یک‌سونگری آن پی بردند. این بود که در دهه 1940 و 1950 رویکرد میان‌رشته‌ای مورد توجه قرار گرفت و گسترش یافت (برزگر و همکاران، 1386: 46-48). این گرایشها در دهه‌های 1960 و 1970 گسترش بیشتری یافت به گونه‌ای که از این برهه زمانی با عنوان دوره تغییرات آموزشی یاد می‌کنند. در این دوره، مراکز دانشگاهی و پژوهشی غرب به تأسیس دوره‌های میان‌رشته‌ای اقدام کردند؛ سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OCDE) بررسی فعالیتهای میان‌رشته‌ای را در

دانشگاههای کشورهای عضو در دستور کار خود قرار داد، و بعضی از دانشگاههای معتبر آمریکا، از جمله دانشگاه نیرماون در ایالت واشنگتن و دانشگاه میامی در ایالت اوهایو، به تأسیس دوره، مؤسسه یا دانشکده بین رشته‌ای اقدام کردند (نیکویی، 1391: 22)؛ و در سال 1987 مرکز مطالعات بین رشته‌ای در علوم انسانی (IHC) در دانشگاه کالیفرنیا تأسیس شد (آرمند، 1381: 113).

پس از این تاریخ، مطالعات بین رشته‌ای گسترش بسیاری یافت، اگرچه با چالشهایی نیز روبه‌رو شد که اهم آن فقدان توافقیهای معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه، موانع ساختاری و سازمانی، فقدان استقلال حرفه‌ای، عدم تسلط بر فرهنگ رشته‌ای، نبودن روحیه همکاری جمعی، و فقدان تجربه و تخصصهای مورد نیاز بود (نیکویی: 23 به نقل از خورسندی، 1387). در ایران این مطالعات بسیار دیر آغاز شد. در سال 1377 مجله «سخن سمت» فراخوانی در این زمینه منتشر کرد و سپس مقالاتی را در این حوزه چاپ و منتشر نمود؛ همچنین مقالات دیگری نیز در سایر نشریات دانشگاهی منتشر شد و چند همایش در این زمینه برگزار گردید؛ اما مهم‌ترین اقدامی که صورت گرفت تأسیس «پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی» بود که در سال 1383 بر اساس بند «د» از ماده 49 قانون برنامه چهارم توسعه تحقق یافت. این مرکز با انتشار چندین کتاب و راه‌اندازی فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات بین رشته‌ای و برگزاری همایش در سال 1388 به فعالیتهایی در این زمینه دست زد، ولی مهم‌ترین فعالیت آن تدوین 230 برنامه درسی بین رشته‌ای به کمک استادان دانشگاهها در مقاطع تحصیلات تکمیلی بود، اگرچه بعداً برخی از این برنامه‌ها به دلایل مختلف و غالباً موجه ابتر ماند و به تصویب کمیته‌های تخصصی و شورای عالی برنامه‌ریزی وزارت علوم نرسید.

به هر حال، چه بر اساس اشارات قانونهای چهارم و پنجم توسعه و سند چشم‌انداز ملی و نقشه جامع علمی کشور، و چه بر مبنای سایر نیازهای علمی، اکنون فرایند تأسیس رشته‌ها و گرایشهای بین رشته‌ای در دانشگاههای ایران آغاز شده و گاهی با مشکلاتی هم مواجه گردیده است که در ادامه به پاره‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد.

پیشینه تحقیق

تحقیقات درباره مطالعات بین رشته‌ای در ایران از حد چاپ چند مقاله و کتاب و چند همایش و طرح تحقیقی انگشت شمار فراتر نمی‌رود. از مهم‌ترین مقاله‌های عمومی، و نه تخصصی مربوط به رشته‌های خاص، می‌توان به مقاله‌های «شالوده خلاقیت و نوآوری

مطالعات میان رشته‌ای» علی رضاییان، «انقلاب و مطالعات میان رشته‌ای» عباس منوچهری، و کتابهای مبانی نظری و روش‌شناسی مطالعات میان رشته‌ای (علوی‌پور و همکاران، 1387)، چالشها و چشم‌اندازهای مطالعات میان رشته‌ای (علوی‌پور و همکاران، 1387)، ترجمه کتاب کاربردهای میان رشته‌ای (ونک، 1388) و برگزاری همایش «میان رشته‌ای» به وسیله پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی در سال 1388 در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران اشاره کرد.

درباره مهم‌ترین همایشهای اختصاصی مرتبط با حوزه زبان و ادبیات فارسی می‌توان به دو «همایش هم‌اندیشی زبان‌شناسی و مطالعات بین‌رشته‌ای» که در سالهای 1383 و 1386 در دانشگاه الزهرا برگزار شد و به موضوعات ادبیات و هنر پرداخت و همایش «هم‌اندیشی ادبیات و سینما» که فرهنگستان هنر در سال 1386 برگزار کرد اشاره کرد. اما در این زمینه، دو همایش خاص رشته زبان و ادبیات فارسی نیز برگزار شده است که عبارت‌اند از: «نخستین همایش ملی ادبیات فارسی و پژوهشهای میان رشته‌ای» که در سال 1389 در دانشگاه بیرجند برگزار شد و «هم‌اندیشی رهیافت میان رشته‌ای» که به وسیله گروه زبان و ادبیات فارسی شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی در سال 1390 در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی برگزار گردید.

ناگفته نماند که تاکنون در دانشگاههای شیراز، اصفهان و الزهرا نیز همایشهایی درباره بازنگری در برنامه‌ها و سرفصلهای درسی رشته زبان و ادبیات فارسی تشکیل شده است؛ یا در نشستهای تخصصی بعضی از همایشهای دیگر مانند نشستهای همایش «نظریه و نقد ادبی» در دانشگاه فردوسی مشهد و همایشهای گروه زبان و ادبیات فارسی شورای بررسی متون و برخی از همایشهای پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی انجمن زبان و ادبیات فارسی در دانشگاههای تربیت مدرس و گیلان و سبزوار و شهید بهشتی، و همایشهای شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، یا سایر همایشها در سایر مراکز و دانشگاهها، مباحثی به بازنگری برنامه‌ها و سرفصلهای درسی اختصاص داده شده است که سهم بزرگی در تحولات مطالعات بین‌رشته‌ای و اصلاح برنامه‌های درسی در این رشته داشته‌اند.

مهم‌ترین پژوهشی که درباره مطالعات بین‌رشته‌ای در زبان و ادبیات فارسی صورت گرفته است طرحی تحقیقی با عنوان «ممیزی ادبیات فارسی با تأکید بر مطالعات بین‌رشته‌ای» است که در سال 1390 انجمن علمی [استادان] زبان و ادبیات فارسی با حمایت معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری، و مدیریت و اجرای علیرضا نیکویی و همکارانشان انجام داده است. این طرح در واقع تازه‌ترین و کامل‌ترین طرح پژوهشی است که در حوزه

مطالعات بین‌رشته‌ای زبان و ادبیات فارسی صورت گرفته است و کار ما ادامه همین طرح و سایر اقدامات و همایشهایی است که به آنها اشاره شد؛ و نیز حاصل نتایج جلسات متعددی است که اعضای کمیته زبان و ادبیات فارسی وزارت علوم با همکاری استادان بسیاری از گروه‌های ادبیات فارسی و رشته‌های گوناگون دانشگاه‌های مختلف کشور تشکیل داده‌اند.

وضع موجود

در مجموع، فضای کلی جامعه علمی و دانشگاهی ایران روز به روز به توسعه مطالعات بین رشته‌ای گرایش بیشتری پیدا کرده است؛ و این امر گذشته از آنکه برای پر کردن شکاف بین علوم که بر اثر تخصص‌گرایی افراطی پدید آمده است، ضروری است، بیشتر متأثر از عوامل مختلف علمی و اجتماعی دیگری است که برنامه‌ریزی در این زمینه را در اولویت قرار می‌دهد.

اگرچه رویکرد اولیه جامعه ایران به مطالعات بین‌رشته‌ای بیشتر تحت تأثیر روش‌های رایج غربی بوده، یا روزگاری بر اساس برنامه‌های رسمی و دولتی و اسناد بالادستی، به عنوان یک وظیفه اداری پیگیری شده است، امروز یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر اجتماعی و علمی تلقی می‌شود؛ زیرا عملاً دانشگاه‌ها به تأسیس این‌گونه رشته‌ها اقدام کرده‌اند، دانشجویان و محققان به آن روی آورده‌اند، اهل علم و مطالعه نتایج کاربردی آن را کشف کرده و از ارائه نکات تازه لذت برده‌اند، و توسعه ارتباطات علمی و اجتماعی - بخصوص دسترسی به منابع و اطلاعات گوناگون در شبکه اینترنت - و گسترش فناوریهای جدید علمی و ارتباطی و نرم‌افزاری روند این نوع تحقیقات را تسهیل کرده است؛ همچنان که چندوجهی دیدن انسان و آمیختگی روزافزون علوم و بخصوص هنرها روی آوردن به مطالعات بین‌رشته‌ای را اجتناب‌ناپذیر نموده است.

امروز اقبال عمومی دانشجویان و محققان به اجرای طرح‌های تحقیقاتی و نوشتن پایان‌نامه‌ها و مقاله‌های بین‌رشته‌ای، سیاست‌گذاران علمی، اعم از دولتی و غیردولتی، را ناگزیر به برنامه‌ریزی برای سازمان‌دهی این نوع مطالعات نموده است، بخصوص که رشته‌های بین رشته‌ای دانشگاهی که تاکنون در حوزه زبان و ادبیات فارسی تأسیس شده در مرحله اجرا با مشکلاتی مواجه شده و نیازمند بازنگری و اصلاح مجدد است.

نتایج بررسی طرح ممیزی ادبیات فارسی با تأکید بر مطالعات بین رشته‌ای - که پیش از این به آن اشاره شد - نشان می‌دهد که از 5529 مقاله چاپ شده در سالهای 1384 تا 1389 که مجریان این طرح آنها را بررسی کرده‌اند، تعداد 641 مقاله، یعنی حدود 11 درصد آن، با

محوریت مطالعات بین رشته‌ای نگاشته شده است (نیکویی، 1391: 30)؛ و از 2500 پایان‌نامه حدود 400 مورد، یعنی حدود 16 درصد آن، در حوزه مطالعات بین رشته‌ای می‌گنجد (همان: ص 37)؛ اما بر اساس بررسی مجریان این طرح، گرایش به مطالعات بین رشته‌ای در غالب این مقاله‌ها از حد یک رویکرد سطحی فراتر نمی‌رود، و تلفیق و ترکیب بین رشته‌ای به معنی دقیق و روشمند در آنها صورت نگرفته است و بعضاً با موازین علمی میان‌رشته‌ای سنخیت ندارد (همان: 38 و 52). همین وضعیت کم و بیش در درس‌هایی که به صورت بین رشته‌ای تعریف شده است، مانند «نقد ادبی»، «ادبیات تطبیقی»، «ادبیات کودک و نوجوان» و ... یا در رشته‌هایی که به عنوان برنامه درسی بین رشته‌ای تعریف شده است، مانند رشته ادبیات تطبیقی، ادبیات کودک و ادبیات مقاومت و امثال آنها دیده می‌شود، به گونه‌ای که اکنون اصلاح برنامه‌ها و سرفصلهای رشته‌های مذکور و حتی تبدیل آنها از رشته به گرایش در دستور کار کمیته برنامه‌ریزی زبان و ادبیات فارسی وزارت علوم قرار گرفته است.

همچنین بررسیهای مقایسه‌ای بین وضعیت مطالعات و دوره‌های تحصیلی بین رشته‌ای ایران و کشورهای ترکیه و انگلستان (به ترتیب، دو نمونه هم‌ارز و برتر)، در طرح متمیزی ادبیات فارسی با تأکید بر مطالعات بین رشته‌ای نیز نشان می‌دهد که جایگاه جهانی ایران در مطالعات بین رشته‌ای از وضعیت مطلوبی برخوردار نیست؛ و تفاوت‌های نظر‌گیری بین عناوین، موضوعات، حوزه‌ها و رویکردهای مطالعاتی و تحقیقاتی این سه کشور وجود دارد (نیکویی، 1391: 73).

کاستیها و مزایا

کاستیهایی که در مطالعات و اقدامات بین رشته‌ای در ایران دیده می‌شود، بیشتر ناشی از آن است که جریان بین رشته‌ای «تمهیدات فرهنگی - اجتماعی خودجوش» و «رقابت و فرایند نهادی» (Institutional Competition & Process) را از سر نگذرانده است و عمدتاً برپایه تمهیدات دانشگاهی و دولتی برپایه نظام پایگانی (Hierarchical) شکل گرفته است. این امر موجب شده است تا مطالعات و تحقیقات میان رشته‌ای در ایران به شکل اندام‌ورا، سازماند، پویا و درگیر با جایگاه عینی و انضمامی چالش برانگیز در فضا و سپهر عمومی دانش به ثمر نرسد؛ درحالی که یکی از ویژگیهای اصلی این نوع مطالعات برخلاف نظام سلسله‌مراتبی و ارتباط عمومی بر ارتباط شبکه‌ای و هم‌ارز دانشها و رشته‌ها نهاد شده است؛ یعنی در شکل فعلی نوعی تعارض پنهان میان نظام سازمانی الگوساز (با ساختار سلسله‌مراتبی) و اقتضانات دانش و پژوهش میان‌رشته‌ای (الگوی شبکه‌ای) وجود دارد که به شکل پنهان و پیدا در

برنامه «راهبردی»، نظام ارزشیابی و سازوکارهای اجرایی و کاربردی تأثیر می‌گذارد. این تأثیرات هم در حوزه مفاهیم و تعاریف پایه این حوزه نمایان است و هم در اصل و فرع همایشها و هم در سنخ و ماهیت مقالات و جهت‌گیری کلی ترجمه کتب دیده می‌شود» (نیکویی، 1391: 92).

در مجموع، مقالات و تحقیقات بین‌رشته‌ای حوزه زبان و ادبیات فارسی در به کارگیری مفاهیم و روشها، گرفتار سطحی‌نگری‌اند، و در تعریف رشته‌ها و درسها، به چگونگی رابطه شبکه‌ای مفاهیم و دروس به‌خوبی توجه نشده است، و اصولاً به صورت هدف محور و کاربردی تعریف نشده‌اند؛ در نتیجه شتابزدگی بر تدوین برنامه‌ها و غالب سرفصلهای تدوینی پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی در حوزه این رشته حاکم است و بخصوص در آنها به تخصص محوری کمتر توجه شده است؛ گویی آمارسازی و ارائه گزارشهای کمی، بیشتر از حل مشکلات علمی و رفع نیازهای واقعی، مورد توجه بوده و از همین رو بخش عمده‌ای از این برنامه‌ها ابتر مانده است و آن هم که امکان اجرا یافته، کمتر قرین توفیق شده است.

به هر حال، اقدامات مذکور از این نظر که شروعی برای طرح این نوع مباحث بوده ارزشمند است. خورسندی در تحقیقی که در زمینه مطالعات بین‌رشته‌ای انجام داده و نتایج آن را ارائه کرده است، مزایای فعالیتهای آموزشی میان‌رشته‌ای را در چهار حوزه شناختی، عاطفی، مهارتی و عمومی تبیین کرده و گفته است: پرورش قوه خلاقیت و تفکر انتقادی، افزایش قدرت استدلال و تقویت دیدگاههای تربیتی و چندوجهی، و پرهیز از یک‌سونگری و تعصب، از مهم‌ترین دستاوردهای مطالعات بین‌رشته‌ای در حوزه مهارتهای شناختی است. تقویت روحیه همکاری و مشارکت جمعی و اعتماد به نفس نیز از مهم‌ترین دستاوردهای عاطفی این نوع مطالعات است؛ چنان‌که در حیطه مهارتی، تقویت ظرفیتهای ذهنی و عملی فرد به طور هم‌زمان، و بالا بردن قدرت در حل مسئله، از نتایج آن است. تعدیل فرهنگ مدرک‌گرایی، ایجاد زمینه‌های تحول در مدیریت دانش، ایجاد فضای باز پرسشگری، تقویت مهارت گفتگوی علمی، توجه بیشتر به روابط علی و معلولی در پروژه های ادبی، از دیگر مزایای آن است که جنبه عمومی دارد (1387: 57-60).

خروج از رکود تحقیقات ادبی، تقویت روحیه نوجویی، افزایش شادابی مطالعاتی و تخصصی، جذب مخاطبان جدید، نزدیک کردن رابطه دانش و زندگی، افزایش کاربرد مطالعات دانشگاهی در تحلیل و حل مشکلات اجتماعی و علمی، به کارگیری ظرفیتهای شکوفا کردن استعدادها، تقویت روابط علمی و تحقیقاتی متخصصان رشته‌های همجوار و

افزایش کارایی آنان، از دیگر مزایای اختصاصی این نوع مطالعات در رشته زبان و ادبیات فارسی است.

ضرورتها

نتایج توسعه مطالعات بین رشته‌ای ما را بر آن می‌دارد که برای سامان دادن به این نوع مطالعات، برنامه‌ریزی و اقدام کنیم. نخستین نیاز، ضرورت ترمیم شکافی است که در اثر تخصصی شدن بیش از حد علوم و پاره پاره شدن آنها پدید آمده است و سبب گردیده دانش‌آموختگان یک‌سونگر با ادعاهای کلان وارد حوزه تحقیقات ادبی شوند و مطالبی را به عنوان دستاوردهای علمی به جامعه عرضه کنند که به دلیل نقص و نارسایی و حتی گاه بی‌پایه بودن، نه تنها مفید نیستند که گاهی مضرند و تبعات جبران‌ناپذیری را به بار می‌آورند.

البته روشن است که هیچ‌گاه جامعه منتظر نمی‌ماند و نمانده است که سیاست‌گذاران با تأمل و تأنی بنشینند و برای حل مشکلات و رفع نیازها برنامه‌ریزی کنند، بلکه جامعه علمی و انتشاراتی و فرهنگی هرگاه احساس نیاز کند، یا با انباشت تقاضا روبه‌رو شود، سنجیده و سنجیده، درست یا نادرست، خود به صورت خودجوش دست به اقدام، تحقیق، تألیف، انتشار و تأسیس کلاسهای آموزشی جدید می‌زند، چنانکه زده است، و چون طبیعتاً در این نشریات و کلاسها سخنان تازه‌ای هم عرضه می‌شود، به سرعت مورد توجه قرار می‌گیرد؛ چنان که برگزارکنندگان این نوع کلاسها اکنون مخاطبان و مشتاقان بسیاری یافته‌اند، تا جایی که به تدریج امر بر آنها مشتبه شده و گمان کرده‌اند آنچه عرضه می‌کنند تماماً علمی و درست است، بنابراین کار از مسیر صحیح خود خارج شده است.

از سوی دیگر، گرچه این‌بار برنامه‌ریزان رسمی و دولتی زود دست به کار شده‌اند، آنچنان با شتابزدگی و بدون ایجاد هماهنگیهای لازم با نهادهای تخصصی و مسئول به تولید پرداخته‌اند که گاهی به ناچار قبل از آنکه بپزند، خام و نیم‌پخته محصول کارشان را عرضه کرده‌اند. بنابراین اکنون وقت آن رسیده است که به صورت مرحله به مرحله به اصلاح و در صورت نیاز، توسعه این اقدامات پرداخته شود تا برنامه‌ها و کارها در جایگاه اصلی خودشان قرار بگیرند.

البته اسناد بالادستی کشور نیز، مانند قانون برنامه چهارم توسعه کشور و بند هـ - ماده 15 فصل دوم قانون برنامه پنجم کشور، و صفحات 12، 30، 35، 36 و 38 سند نقشه جامع علمی کشور و همچنین سند چشم‌انداز توسعه کشور، بر توسعه و گسترش مطالعات بین

رشته‌ای تأکید کرده‌اند یا در رهنمودهای خود به اولویت‌هایی اشاره کرده‌اند که از لوازم تحقق آنها، گسترش دوره‌های آموزشی و مطالعات بین رشته‌ای است. بدیهی است که نخستین گام در این مسیر، در اولویت قرار دادن آموزشهای بین رشته‌ای، و تدوین برنامه‌ها و سرفصلهای مورد نیاز در این زمینه است. از این رو کمیته برنامه ریزی زبان و ادبیات فارسی شورای عالی برنامه‌ریزی وزارت علوم نیز در سالهای اخیر، در دستور کار خود به گرایشهای بین رشته‌ای توجه ویژه‌ای کرده است.

راهکارها

در اینکه تعریف برنامه‌ها و سرفصلهای درسی جدید بین رشته‌ای در حوزه زبان و ادبیات فارسی از راهکارهای بنیادی برای توسعه و اصلاح و سامان‌دهی این نوع مطالعات است تردیدی نیست؛ اما اینکه این برنامه‌ها باید مربوط به کدام مقطع تحصیلی باشد، چه موضوعاتی را دربر بگیرد و در بین نیازهای متعدد، به کدامها اولویت بدهد، و سپس آنها را با چه ساختار و قالبی از قبیل رشته یا گرایش یا درس تعریف کند، محل بحث و تأمل است.

با توجه به اینکه مهم‌ترین مشکل علمی که رشته‌ها و مطالعات بین رشته‌ای برای حل یا سامان‌دهی آن پدید آمده‌اند، ترمیم شکاف ایجادشده در بین رشته‌ها در اثر تخصص‌گرایی از یک سو، و استفاده از یافته‌ها و روشهای رشته‌های همجوار و استفاده از روشهای آنها، از سوی دیگر است، باید به اقتضائات آن توجه شود.

لازمه استفاده از یافته‌ها و روشهای علوم دیگر در تحلیل متون و مباحث ادبی، آموزش دادن یافته‌ها و شیوه‌های آن علوم است، و اقتضای پرکردن شکاف بین علوم، تسلط به مباحث پایه‌ای رشته میزبان و دور نیفتادن از آن است. بنابراین، اصل بر آن است که ابتدا فرد در موضوع پایه، یعنی زبان و ادبیات فارسی، متخصص باشد تا بعد بتواند از اطلاعات و روشهای علوم دیگر در تحلیل آن استفاده کند.

با این وصف تأسیس رشته‌ها یا گرایشهای بین رشته‌ای در دوره کارشناسی - که ضرورتاً باید به آموزش مباحث پایه‌ای پردازند - مفید نیست و سیاست وزارت علوم نیز، چنان که خواهیم گفت، همین است؛ اما در دوره کارشناسی ارشد و دکتری می‌توان مباحث بین رشته‌ای را گسترش داد؛ در این خصوص نیز از آنجا که سیاست فعلی وزارت علوم، انتخاب و اجرای مدل لوزی است و هدف ما نیز ارائه پیشنهادها و برنامه‌های کاربردی است، و از الزامات ارائه برنامه‌های قابل اجرا و فراهم کردن زمینه تحقق آن،

اتخاذ رویکرد هماهنگ با سیاستهای جاری است، باید در مرحله اول برنامه‌ها و سرفصلهای دوره کارشناسی ارشد را هدف توسعه و تدوین برنامه‌های جدید قرار دهیم؛ زیرا در مدل لوزی، برنامه‌های دوره کارشناسی به دروس پایه اختصاص می‌یابد، ولی در عوض در دوره کارشناسی ارشد، تعداد برنامه‌ها به لحاظ کمی توسعه می‌یابد و مجدداً در دوره دکتری دامنه آن محدود می‌شود.

حال سخن بر سر این است که آیا در دوره کارشناسی ارشد، باید به تأسیس رشته‌های جدید بین رشته‌ای پرداخت، یا اولویت با تأسیس گرایشهای بین رشته‌ای است؟ بدیهی است که با توجه به هدف اول توسعه مطالعات بین رشته‌ای که ترمیم شکاف حاصل از تخصص‌گرایی بین علوم و استفاده از دانشها و روشهای علوم همجوار برای تحلیل مباحث پایه رشته میزبان یعنی زبان و ادبیات فارسی است، باید تأسیس گرایشها را در اولویت قرار داد نه رشته‌ها را، و این با روند توسعه تدریجی، کیفی و طبیعی این نوع مطالعات - و حتی قوانین فعلی وزارت علوم که هر کسی با هر رشته کارشناسی می‌تواند در آزمون دوره‌های کارشناسی ارشد شرکت کند - سازگارتر است؛ زیرا حفظ پایه رشته اصلی، و سپس تأسیس گرایش در کنار آن، سبب می‌شود اولاً دانشجو از پایه علمی لازم برخوردار باشد و در ثانی ابتدا گرایشهای جدید تأسیس شوند و راه بیفتند و سبب شوند مطالعات و تحقیقات در آن زمینه به حد رشد و کمال طبیعی خود برسد، آنگاه پس از قوام و دوام یافتن اصل گرایش، و فراتر رفتن نیازها از حد ظرفیت موجود، بتوان برای نیازهای جدید، ظرفیتهای جدیدتری را ایجاد کرد و مثلاً بعضی از گرایشها را در صورت ضرورت به رشته تبدیل نمود.

اما در صورت وجود نیاز به تعریف تک‌درسه‌های بین رشته‌ای، می‌توان با افزودن آنها به برنامه، و بخصوص به فهرست درسه‌های اختیاری، در همه دوره‌ها و از جمله در دوره کارشناسی و حتی در گرایشهای فرارشته‌ای و چندرشته‌ای کارشناسی ارشد و دکتری، این نیاز را برطرف کرد، و اتفاقاً سیاست فعلی وزارت علوم و سیاست کمیته برنامه‌ریزی زبان و ادبیات فارسی وزارت علوم نیز با آن انطباق دارد.

مرحله بعد، تعیین اولویتهای تدوین برنامه و سرفصل برای گرایشهای بین رشته‌ای است. طبیعی است که بازنگری برنامه‌های رشته‌های بین رشته‌ای که هم اکنون در حال اجراست در صدر اولویتهای قرار می‌گیرد، و سپس اولویت با گرایشهایی است که نیاز به آنها بیشتر است؛ و این نیاز را تعداد مقاله‌ها و پایان‌نامه‌هایی که در آن زمینه نوشته شده است تعیین می‌کند؛ و نیز نیازهایی کاربردی که جامعه علمی و اجرایی به شکلهای مختلف

درخواستش را برای تربیت متخصص در آن زمینه اعلام می‌کند؛ این نیازها در اولویت قرار می‌گیرند؛ و پس از آن، نیازهای دیگری قرار می‌گیرند که به روشهای مختلف دیگری شناسایی و مرحله‌بندی شده‌اند.

از جمله این رشته‌ها، رشته ادبیات تطبیقی است که اکنون با عنوان «ادبیات تطبیقی فارسی و عربی» در چند دانشگاه (از جمله کرمان و علامه طباطبائی) دایر است. از مهم‌ترین اشکالهای رشته موجود آن است که «ادبیات تطبیقی» خود یک موضوع و روش مطالعه علمی در حوزه ادبیات است، بنابر این نمی‌تواند برای هر زبانی موضوع یک رشته قرار گیرد، بلکه باید خود ادبیات تطبیقی، فارغ از ذکر هر زبانی در عنوان، یک رشته یا گرایش باشد؛ و مطالعات موردی آن بین ادبیات فارسی و ادبیات سایر زبانها در زیرمجموعه گرایشها یا زمینه‌های تخصصی آن رشته یا گرایش اصلی قرار گیرند؛ بخصوص که امروز حوزه مطالعات تطبیقی از حد مقایسه دو ادبیات یا بررسی رابطه تأثیر و تأثری - که بیشتر در مکتب فرانسوی مورد توجه بود- فراتر رفته است و علاوه بر مطالعه ارتباطات ادبی بین فرهنگها و آثار مختلف، به ارتباط تنگاتنگ ادبیات با سایر رشته‌های علوم انسانی و هنرهای زیبا مانند تاریخ، فلسفه، ادیان، زبان‌شناسی، پیکر تراشی، جامعه‌شناسی، نقاشی، سینما، موسیقی و سایر هنرها در داخل یک فرهنگ نیز توجه می‌کند؛ و با موضوعاتی چون نقد ادبی، سبک‌شناسی، تاریخ ادبیات و ادبیات جهانی رابطه نزدیکی دارد.

بر این اساس ادبیات تطبیقی، افزون بر اینکه راه را برای شناخت بهتر و عمیق‌تر ادبیات قومی و رابطه آن با سایر دانشها و هنرهای ملی می‌گشاید، پلی است که فرهنگها و ملل مختلف را به هم متصل می‌سازد و با نشان دادن سرچشمه‌های بشری و انسانی همه آنها، راه را برای گفت و گو و تعاملات و توسعه فرهنگی باز می‌کند و مرزهای محدود ادبیات ملی را به مرزهای نامحدود ادبیات جهانی گسترش می‌دهد، و بدین سان زمینه گسترش اندیشه‌های ملی و تعاملات فرهنگی را در سطح جهانی فراهم می‌سازد.

بنابراین خود «ادبیات تطبیقی» به عنوان یک علم و روش مطالعه باید مبنای برنامه‌های درسی دانشگاهی قرار گیرد. از این رو به جای رشته ادبیات تطبیقی بین فارسی و عربی موجود و امثال آن، باید گرایشی با عنوان ادبیات تطبیقی تأسیس شود و سپس رابطه آن با ادبیات و فرهنگ سایر زبانها یا با سایر دانشها و هنرها به منزله زمینه‌های تخصصی تحقیقاتی این گرایش در دروسهای اختیاری و پایان‌نامه‌های تحصیلی مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

رشته جدید دیگری که چند سالی است در بعضی از دانشگاهها تأسیس شده، رشته ادبیات مقاومت است. ادبیات مقاومت در این رشته، به معنی ادبیات جنگ به کار رفته است؛ حتی اخیراً فعالیت‌هایی در جریان است که عنوان آن را اختصاصی‌تر کند و به ادبیات دفاع مقدس محدود نماید. حال آنکه اصل بر این است که در برنامه‌های درسی و آموزشی، مباحث پایه‌ای و مبنایی آموزش داده شود، ولی در طرحهای تحقیقاتی و پایان‌نامه‌ها به مطالعات موردی و خاص توجه گردد. در صورتی که به نظر می‌رسد در برنامه موجود، جایگاه رشته آموزشی با طرحهای تحقیقاتی مخلوط شده و سبب شده است رشته ای پدید آید که از نخستین مشکلات آن کمی‌جاذبه و کمبود بازار کار و زمینه بهره‌وری است، در صورتی که اگر عنوان آن ادبیات مقاومت یا پایداری بود و به جای محدود شدن دامنه آن به ادبیات جنگ، به هر نوع پایداری در برابر ناملایمات، تهاجمات و زورگویی‌های گوناگون توسعه می‌یافت، می‌توانست یک نوع ادبی را دربر بگیرد و برای تأسیس دوره آموزشی دانشگاهی ویژه، تناسب بیشتری بیابد. آنگاه ادبیات جنگ یا دفاع مقدس هم می‌توانست در جایگاه یکی از زمینه‌های تخصصی این گرایش، در دروسهای اختیاری و پایان‌نامه‌های تحصیلی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. همچنین می‌توانست در کنار ادبیات انقلاب اسلامی و زیر شاخه‌های آن، در زمره یکی از زمینه‌های تخصصی گرایش ادبیات معاصر به شمار رود.

نقد ادبی نیز از رشته‌هایی است که هم‌اکنون به دلیل تازگی نوع نگاه و بهره گرفتن از یافته‌های دانشهای دیگر در نقد و تحلیل متون ادبی، با استقبال روز افزون دانشجویان و علاقه‌مندان به زبان و ادبیات فارسی مواجه شده است؛ و از آنجا که در برنامه‌های درسی دانشگاهها توجه جدی به آن نشده و نیاز علاقه‌مندان را تأمین نکرده است، مشکلاتی پدید آمده که از مهم‌ترین آنها می‌توان به شتابزدگی، سطحی‌نگری، وادادگی بهت‌آمیز در تحقیقات، و به کارگیری نسنجیده نظریه‌های ادبی بدون درک دقیق یا تطبیق مناسب آنها با میراث ادبی و فرهنگی بومی اشاره کرد. از این رو تأسیس گرایش نظریه‌ها و نقد ادبی از فوریت‌هایی است که باید در رشته زبان و ادبیات فارسی مورد توجه قرار گیرد تا هم تحقیقات را در این زمینه سامان دهد، هم به بومی‌سازی این دانش و روش نوپا کمک کند، و هم به نیاز جامعه پاسخ مناسب بدهد.

از جمله رشته‌ها یا گرایشهای دیگری که تأسیس آن ضروری است، «آموزش زبان فارسی» است. رشته زبان و ادبیات فارسی اگر چه دو ساحتی است و دو جنبه «زبان» و «ادبیات» را شامل می‌شود، در برنامه‌های درسی فعلی رشته زبان و ادبیات فارسی، تا

حدودی بخش «زبان» مغفول مانده است، بخصوص آموزش آن که جامعه سخت بدان نیازمند است. از این رو در گرایشهای دوره کارشناسی ارشد و دکتری این رشته حتماً باید گرایشی با عنوان «آموزش زبان فارسی» با دو زمینه تخصصی به فارسی زبانان و غیر فارسی زبانان در نظر گرفته شود.

گفتنی است از آنجا که زبان از محتوا و معنا خالی نیست، در مطالعات علمی نمی توان زبان را از ادبیات منفک کرد؛ بخصوص در آموزش به فارسی زبانان، دانشجویان به آن دلیل در دانشگاه به مطالعه زبان فارسی می پردازند که نسبت به وجوه مختلف آن اشراف علمی بیابند، یا چگونگی ارتباط و تعامل آن را با ادبیات بشناسند؛ همین طور است هدف عمده فارسی آموزان غیر فارسی زبان که بیشتر به قصد استفاده از منابع و متون فارسی آن را می آموزند نه به قصد سیاحت؛ زیرا اینان نیز غالباً دانشجویان و محققان شرق شناسی، ایران شناسی، یا زبان و ادبیات فارسی هستند.

ادبیات عامه نیز یکی از بزرگ ترین میراثها و سرمایه های معنوی و فرهنگی هر ملت است. دیرینگی و کهنسالی قوم ایرانی، گستره و عمق فکری و ادبی، تعدد پاره فرهنگها، و پراکندگی جغرافیایی اقوام، از عوامل تقویت کننده این غنای فرهنگی است. از سوی دیگر تحول نسلیها و سرعت توسعه فناوریهای نوین، از عوامل به فراموشی سپارنده و محوکننده آن است. بنابراین اگر ما نتوانیم میان فرهنگ غنی دو گروه ساکنان مجموع و پراکنده گذشته، و ملت نسبتاً یکپارچه امروز، پلی استوار ببندیم، در هنگامه هجوم فرهنگهای مهاجر و مهاجم، پاسداری از حریم آن - که آبخور فرهنگ ملی ماست - بسیار دشوار خواهد شد. اما تا کنون در مراکز دانشگاهی ایران، گرایش یا رشته ادبیات عامه وجود نداشته است؛ فقط در برخی از گروههای جامعه شناسی و مردم شناسی، یا بعضی از گروههای زبان و ادبیات فارسی، توجه اندکی به زبان و ادبیات عامه می شده و این رویکرد به دلیل حاشیه ای بودن آن، و همچنین قرار نگرفتن آموزشها و مطالعات آن در چهارچوب گرایشهای مستقل درسی و رسمی، رویکردی بسیار کلی یافته و یک زمینه تخصصی علمی در آن شکل نگرفته است؛ از این رو لازم است در گام اول، تأسیس گرایش ادبیات عامه در دستور کار متولیان رشته زبان و ادبیات فارسی قرار گیرد.

یکی دیگر از نیازهای جدی جامعه، کاربردی کردن بیشتر رشته زبان و ادبیات فارسی است. توجه به این امر دو مشکل را حل می کند: یکی رفع نیاز جامعه و دوم کمک کردن به ایجاد بازار کار برای دانش آموختگان این رشته؛ برای مثال یکی از مهم ترین نیازها و تقاضاهای کنونی جامعه، به کار گرفتن نیروهای متبحر در زمینه نگارش و

ویرایش است.

از این‌رو لازم است در مرحله نخست گرایشی تحت عنوان نگارش و ویرایش در دوره کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی تأسیس شود تا پس از فراهم شدن زمینه برای ایجاد گرایش در دوره کارشناسی، بعداً به آن مقطع نیز گسترش یابد. طبیعی است که این گرایش نیز باید دارای زمینه‌های تخصصی گوناگونی مانند ویرایش ادبی، ویرایش فنی، ویرایش ترجمه، ویرایش محتوایی و امثال اینها در حوزه درسهای اختیاری و پایان‌نامه باشد.

همین‌طور است تأسیس گرایشهای ادبیات روایی، ادبیات عرفانی، ادبیات معاصر و بازنگری در برنامه‌های فرهنگ و زبانهای باستانی، ادبیات کودک و نوجوان و حتی اصل رشته زبان و ادبیات فارسی در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری و امثال اینها که هر یک نیازمند توجه و اقدام خاص و فوری است.

نتیجه

با توجه به نیازهای علمی و اجتماعی و سیاستهای وزارت علوم، بازنگری در برنامه‌ها و سرفصلهای دروس رشته زبان و ادبیات فارسی، و بخصوص تأسیس گرایشهای بین‌رشته‌ای در دوره کارشناسی ارشد، از اموری است که لازم است برنامه‌ها و سرفصلهای آنها تدوین شود و در اختیار کمیته برنامه‌ریزی زبان و ادبیات فارسی وزارت علوم قرار گیرد؛ و در این بین اصلاح و بازنگری رشته‌های موجود بین رشته‌ای مانند ادبیات تطبیقی، ادبیات مقاومت و ادبیات کودک در صدر این اولویتهای قرار دارد، و تأسیس گرایشهای بین‌رشته‌ای پرمخاطب دیگر که خلأ آنها کاملاً محسوس است، مانند گرایشهای نقد ادبی، ادب عامه، ویراستاری، آموزش زبان فارسی، ادبیات معاصر و ادبیات روایی، نیز باید به طور هم‌زمان در برنامه اقدام قرار گیرند.

منابع

- آرمند، محمد (1381). «مجمع مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی». سخن سمت، ش 8.
- برزگر، ابراهیم (1388). «تاریخچه، چیستی و فلسفه پیدایی علوم میان‌رشته‌ای». فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای، ش 1.
- برزگر، ابراهیم و همکاران (1386). «مطالعات میان‌رشته‌ای در ایران». تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- خورسندی طاسکوه، علی (1387). «گفت‌وگو میان‌رشته‌ای دانش». تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

علوی پور، سید محسن و همکاران (1387). چالشها و چشم اندازهای مطالعات میان رشته‌ای (مجموعه مقالات). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

نیکویی، علیرضا (1391). طرح ممیزی ادبیات فارسی با تکیه بر مطالعات بین‌رشته‌ای. طرح تحقیقی چاپ نشده، انجمن زبان و ادبیات فارسی.

ونک، دومینیک (1388). کاربردهای میان رشته‌گی تحولات علوم، صنعت و آموزش. ترجمه توحیده ملباشی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.